

كتاب الله ربّ العرش العظيم • البهاء من لدى الله
 ربّ العرش والثرى عليكم يا أهلّ البهاء وأصحاب
 السفينة الحمراء • وعلى الذين سمعوا نداءكم الأسفل
 وعملوا بما أمرُوا به في هذا الأرح الذي نزّل البديع •

﴿ هو العزيز ﴾

أن يا محمد بشر في نفسك بما نزل عليك كتاب
 قدس كريم • وفيه ما ينقطعك عن ملك السموات
 والأرض ويقلبك الى ساحة عزّ عظيم • قل سبحانك
 اللهمّ يا الهى ترى ضغني وعجزى وضرى وافترادى
 فارسل على من تقحات قدسك اللى اويهب منها على
 قدر سواد نعمة على الأولين والآخريين ليقلبهم الى
 سلطان جمالك المنير • ويشرفهم بأنوار وجهك المبين •
 فيا الهى أنا الذى تمسكتُ بمررتك الوثقى فى الكلمة
 الأتمّ العظيم • وتشبثت بذيل عناقك فى اسمك العلىّ
 المتعالى العليم • اذا يا الهى ما شرفتنى بلقائك وعرفتني
 مظهر نفسك لا تخزى عن هذا الكوثر الذى

أجرته عن عرش كريم * ولا تمنعني يا الهى من
فضلك المنيع وافضالك القديم التى نزلت من سحاب
رحمتك المنيع * قل يا قوم تالله الحق ان النقطة الاولى
قد فصلت فى هذه الكلمة ان اتم من العارفين *
وظهرت نار الاحدية فى هذه الشجرة المرتفعة التى
احاطت كل العالمين * قل ان روح القدس قد ظهر
فى قيص جديد * قل ان الحصاة تسبح فى هذا الكف
البيضاء المنير * قل ان جمال الله قد اخرج عن حجب
النور فتبارك الله سلطان السلاطين * قل قد انشقت
سجحات الستر وطلع الفلام عن مشرق اسمع الرحمن
الرحيم * وهذا هو الذى ماسبقه ادراك احد ولا
حرفان نفس ولا حكمة البالغين * وينطق حينئذ فى
جور هذا الهواء وينادى كل من فى السموات والارض
ويبشر الكل برضوان الله ويدعوم الى مقام قدس
حميد * قل من لن يطهر قلبه عن حجبات التقليد لن
يقدر ان يقبل الى هذا الوجه الدررى الرفيع * ان
يا محمد طر في هذا الهواء بجناحي الاتقطاع ولا تخف

من أحد فتوكل على الله ربك المنان المقتدر القدير *
 ولا تلتفت إلى أحد ولو يرد عليك أذى الخلائق
 أجمعين * ثم ادعُ الناسَ بالله وبما نزل في البيان ولا
 تكن من الخائفين * قل يا قوم اتقوا الله ثم اتبعوا
 سنن الله بأنفسكم وأبدانكم ولا تكوننَّ من الغافلين
 لئلا تأخذكم العفلة عن كل شطر قريب * وقل سبحانك
 اللهم يا الهى * أسألك باسمك الذى به تمحو العصيان
 بالعفران وتبدلُ النقمة بالرحمة وتُدخلُ المذنبين في
 سرادق عفوك الجميل بأن لا تدعنى بنفسى في أقلِّ
 من آن * ولا تقطع عني حبل عنايةك ولا تمنعني عن
 عرفان جمالك في قيامة الأخرى * ولا تبعدنى عن لقائه
 في يوم الذى فيه تشخص الأَبصار وتذهل عقول العفلاء
 وتزل أقدام العارفين * فيا الهى أنت الذى كنت
 سلطانَ الممكنات وموجدَهم ومليك الموجدات
 وجاعلهم وانك أنت الذى سبقت رحمتك كلَّ شئٍ
 وعنايةك كلَّ من في السموات والأرض * وانك أنت
 القادر المقتدر السلطان العزيز الحكيم * إذا قد لُدتُ

یا الهی بساطتک واتقدا رک • وعذت بفضلك وافضالك
 لا تخزنی عن رحمتک واکرامک • ولا تبعذنی عن
 رضوان حبک ودک رک • وانک أنت المقتدر العزیز
 وعلى عبادک غفور رحیم • (۱۵۷)

﴿ بسم الله الابهی ﴾

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه
 مردمان براسنی و دانایی تربیت شوند که سبب راحت
 خود و بندگان شود • هر امری که قلب را راحت نماید
 و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول
 خواهد بود • مقام انسان بلند است اگر با انسانیت
 مزین و الآیست تراز جمیع مخلوق مشاهده می شود •
 بگوای دوستان امروز را غنیمت شمرید و خود را
 از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید • از حق • یطلبم
 جمیع را بطرلز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک
 مزین فرماید • انه هو المختار •

﴿ بنام دوست یکتا ﴾

قلم اعلیٰ اهل بهلا بفیوضات رحمانیه بشارت
 میدهد • و جمیع را نصیحت میفرماید تا کل بنصح الله
 مالك الأسماء بما أَرَادَهُ المحبوب فائز شوند • جدال
 و نزاع و فساد مردود بوده وهست • باید احبای الهی
 بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصائح مشفقانه
 و اعمال طیبه کل را بافق هدایت کشانند • بسا از
 نفوس که خود را بحق نسبت داده اند و سبب تَضییح
 امر الله شده اند • اجتناب از چنین نفوس لازم •
 و بعضی از ناس که بقصود اصلی در آیات الهی فائز نشده اند
 و رَحِیق معانی را از کاس بیان نیاشا میدهند از اعمال
 خافین و افسال مدعیین متوهم شوند چنانچه مشاهده
 شد بعضی از نفوس که بسماه ایمان ارتقا جستند بسبب
 اعمال و اقوال اَنفَس کاذبه از افق عز احدیه محتجب
 ماندند • مع آنکه سالها این فرد را شنیده اند •

﴿ کر جمله کائنات کافر کردند ﴾

بردا من کبریاش نشیند کرد ﴿

بمضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند
 بحق نسبت میدهند فبئس مام یعملون * در جمیع
 اعصار اخیار و اشرار بوده و خواهند بود * أن اعتبروا
 یا اولی الأبصار * قلوب طاهره و أبصار منیره و نفوس
 زکیه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر باشند به اعمال
 و اقوال مدعیان و کاذبان * از حق جلّ جلاله مسألت
 نمائید جمیع راهدایت فرماید * و برضای مطلع آیات که
 عین رضای اوست هدایت فرماید * انه هو المحیب
 الممطي الغفور الکریم * محض فضل و عنایت این
 لوح از سماء مشیت الهیه نازل تا جمیع احباء بما اراد الله
 مطاع شوند * و از شرور نفوس اماره احتراز نمایند
 هر متکلم را صادق ندانند * و هر قائلی را از اهل سفینه
 حراء نشمرند * انه هو المبین
 المتکلم الصادق المتعالی
 العزیز الامین *

﴿ هو الباهي البهي الابهي ﴾

حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک
 مدرکات ملک عزّی مثالیراسزاست که لم یزل مقدس
 از ذکر دون خود بوده و لا یزال متعالی از وصف
 ماسوی خواهد بود • احدی بسماوات ذکرش
 کما هو یبنی ارتقا نجسته • و قوی بمعارج و صفش
 علی ما هو علیه عروج ننموده • و از هر شانی از شئونات
 عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته •
 و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لا بدایه
 ملحوظ آمده • چه بلند است بدایع ظهورات عزّ
 سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد
 ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته • و چه مقدار
 مرتفع است شئونات قدرت بائنه او که جمیع آنچه
 خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان
 ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود • هیا کل
 اسماء لب تشنه دروادی طلب سرگردان • و مظاهر

صفات در طور تقدیس ربّ آرنی بر لسان * و توحی
 از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطر از عزت هستی
 * زین نموده * و نفعه از نفعات رضوان بی مثالش تمام
 موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته * و بر شعله
 مطفحه از ققام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق
 لانهایه بما لانهایه را از عدم محض بعرضه وجود آورده
 لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لا یزال
 ظهورات فیض فضلش را اوقوف ندیده * از اوّل
 لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد
 فرمود * و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار
 از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید
 فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند چه از
 آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده
 رحمت سخنانه عزّ احدیتش محروم نمائند * و از رشحات
 فیوضات سبحان مکرّماتش مأیوس نکردند * چه
 قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع
 آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک

مشهورند مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ
 اُحدیّت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلل است
 بر انوار شمس وحدت او * و بشانی صنع خود را
 جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان
 عقول و آفنده اراده معرفت پست ترین خلق او را
 علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده
 نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت
 و آن ذات غیب لا یُدْرک * عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء
 و وصف فصحاء جمیع بخاق او راجع بوده و خواهد بود
 صد هزار موسی در طور طلب بندگان لَنْ تَرَانِی
 منصق * و صد هزار روح القدس در سماء قرب از
 اصفاء کَلِمَةُ لَنْ تَعْرِفَنِ مضطرب * لم یزل بملو
 تقدیس و تنزیه در مکهن ذات مقدّس خود بوده و لا
 یزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود
 خواهد بود * متعارفان سماء قرب عرفانش جز بسر
 منزل حیرت نرسیده اند * و قاصدان حرم قرب
 و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نکذارده اند

چه قدر متحیر است این ذره لاشی از تعق
 در غمرات لجه قدس عرفان تو * وجه مقدار عاجز است
 از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو
 اگر بگویم بیصر درائی بصر خود را نیند چکونه
 تو را بیند * و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف
 بمقامات تجلی در خود نشده چکونه تو را عارف شود *
 اگر گویم معروفی تو مقدس از عرفان موجودات
 بوده * و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که
 مستور و غیر معروف مانی * اگر چه لم یزل أبواب
 فضل و وصل و لقای بر وجه ممکنات مفتوح *
 و تجلیات انوار جمال یسمالت بر اعراش وجود از مشهود
 و مفقود مستوی * مع ظهور این فضل اعظم و عنایت
 اتم اقوم شهادت میدم که ساحت جلال قدست
 از عرفان غیر مقدس بوده * و بساط اجلال انست
 از ادراک ماسوی منزله خواهد بود * بکینونت خود
 معروفی و بذاتیت خود موصوف * وجه قدر از هیا کل
 عز احدیه که در بیداء هجر و فراق تاجان باخته اند * وجه

مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود
 مبهوت گشته اند * بساعشاق با کمال طلب و اشتیاق
 از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده * و چه بسیار
 از احرار که بر جای وصالت جان داده اند * نه ناله و حنین
 عاشقین بساحت قدست رسد * و نه صیحه و ندبه
 قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید * و چون ابواب
 عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و ممنوع شد
 محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت
 خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق
 فرموده * و انجمال عز احدیه را از مابین بریه خود
 منتخب نمود و بحکمت تخصیص مخصوص فرموده
 لأجل رسالت تاهدایت فرماید تمام موجودات را
 بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع
 ذرات اشیاء از کدورات غفلات وهو ایاک و مقدس
 شده مجبروت عز لقاء که مقام قدس بقاست در آیند
 اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه
 تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه * و جمیع خلق

خود را باطاعت او که عین اطاعت الله است مأمور
 فرموده * توجّات أبحر اسمیه از اراده اش ظاهر
 وظهورات عیام صفتیه از امرش باهر و عرفان، وجودات
 و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع
 باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقلم
 عرفان و تقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است
 تجاوز و ارتقا ممکن نه * چه که وصول بنیب لا یدرک
 بالبدیهه محال و ممتنع بوده * پس توجّات ان بحر باطن
 در ظاهر اینظهور و سبحانی مشهور * و اشراقات آن شمس
 نجیب از افق اینظنوع قدس صمدانی من غیر اشاره
 طالع و ملحوظه و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را
 بحجتی ظاهر فرموده که دون آنکینونات مشرقه
 مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را
 مجال اعراض و اعتراض نماند * چه که من دون حجت
 واضحه و برهان لائحه حجت الهی و برهان عز صمدانی
 بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود * و لکن
 تخصیص آنحجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهر مویادون

آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده
 و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده •
 حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب
 تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود
 مسألت غوده که شاید از طراطم عایم جود و فضل خود
 تشنگان را از سلسبیل یزوال و تسنیم بی مثال خود
 محروم نفرماید • چه که جمیع مقامات مالا نهایت عرفان
 و متعی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه
 بلند اعلی و مقام ارجمند ابعی بوده • جهدی باید تا
 از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه غوده فارغ شده
 باصل شجره مرتفعه مبارکه الایفاز شوید که اینست
 تمام رستکاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ
 و منتهای آن • و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت
 و سلطان حقیقت را از ظهورات و ارق انوار مستشرقه
 ازان کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه
 که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده
 و حبت او هم از نفس او ظاهر و لایح خواهد بود •

دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس
 خود شمس لایح و مشرق و مضمی است * و هم چنین
 کل عباد بنفسه مأمور بر فان آن شمس احدیه بوده اند
 دیگر در این مقام رد و اعراض و یا توجه و اقبال
 عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود *
 باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر
 و ظهورات ظاهره من عندا بوده تا از صراط الهی
 نلغزی * مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود
 او عارف شوی در هر قیص که او را ملاحظه نمائی
 میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قیص
 داشته باشی هر آن و یو، بیکه قیص تجدید شود از
 عرفان او محتجب و ممنوع مانی * پس نظر را از تحدیدات
 ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمائیه برداشته
 و باصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل
 شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاقل
 و باطل شود و از اثبات بنی راجع شوید و شاعر بآن
 نباشید * و نمود بالله عن ذلك فلتراقبن یا ملاً البیان

لَتَعْرِفُوا الظَّهْرَ بِنَفْسِهِ وَبِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ لَا بِمَا دُونَهُ
 لِأَنَّ دُونَهُ لَنْ يَغْنِيَكُمْ وَلَوْ يَكُونُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَهَذَا خَيْرُ النَّصِيحِ مِنِّي عَلَيْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَقْبَلُونَ
 بَارِي بَصَرٍ سِرًّا وَشَهَادَةً رَأَى تَوَجُّهَ مَاسُورِي اللَّهِ بِكَ
 وَمَقْدَسٍ نَمُودَةٍ تَأْجِيحَالٍ أُوْدِرْهُرْ ظَاهِرًا فَرَفَازُ شُوَيْدٍ وَبَلْقَايِ
 أَوْ كَهْ عَيْنِ لِقَاءِ اللَّهِ أَسْتَمِرُّ زَوْقَ كَرْدِيدٍ وَإِنْ أَسْتَقُولُ
 حَقِيكَةً سَبَقَتْ نَكْرَفْتَهُ أُوْرَاقُولِي وَازْعَقِبْ دَرِنِيَايِدْ
 أُوْرَ ابَاطِلِي * لَمْ يَزَلْ دَرِ مَشْكَاتِ كَلِمَاتٍ چُونِ سِرَاجِ
 مَنِيرِ رَبَّانِي رُوشَنِ وَهَضِيءِ بُوْدِهِ وَخَوَاهِدِ بُوْدِ * چِه
 نِيكُوْسْتِ حَالِ تَفْسِيكِهِ بِنَفْسِ خُودِ بَانُوَارِ اِيْنِ ضِيَاءِ
 قَدَسِ صَمَدَانِي مَنِيرِ كَرْدِدِ * فَهِنِيثًا لِّلْمَعَارِفِيْنِ *

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت
 در مکن عظمت و مقصد قدس رفعت خود میفرماید *
 پس بکوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح
 محبوب محروم و ممنوع ننمائید * ای مؤمن مهاجر

عطش و ظمأ غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین
 ده و شلم تیره بصدر ا ب صبح منیر قرب منور کردن
 بیت محبت باقی را بظلم شهرت فانی و خراب مکن
 و جمال غلام روحانی را بحجیات تیره نفسانی پوش
 تقوای خالص پیمه کن و از مسوی الله اندیشه منجا
 و متین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود
 مکن • و چشمه باریه دل را از جریان بلز مدار بحق
 متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش • چه که دون
 او احدی را از قهر بنما نرساند و از ذلت نفس نجات
 بخشد • ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه
 مطامع شوید از کون و امکان هر دو معنی و بی نیاز گردید
 نارطلب در جان بر افروزید تا بطلب رفیع منیع که مقام
 قرب و لقاء جانانان است فائز گردید •

ای احمد از بحر مستور جنة ملتطمة مستوره خود را
 منع مکن • و لزصرابط و اضحمة مستقیمه محروم باش
 چشم را منیر کن • و بنور لائحه روشن نما تا بسینای مبارکه
 طیبه که محل ضیاء و استضای سبای الهیه است وارد

شوی و تجلیات انوار لانهایه منور کردی و ندای
جانفزای انظر ترانی از شرق بیان سبحانی من غیر
تعطیل بشنوی * جمال شیب در هیکل ظهوره یفرماید ای
احمد تقی از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی
وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین
فرموده * و رشحی از طعم طامیم عنایتیم بر عالیان مبنول
کشته و جمیع راسر مست از این باده قدس الست از عدم
محض فانی بمرصه وجود باقی کشیده * ای احمد دیده را
پاک و مقدس نمائ تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع
جهات ملاحظه نمائی و کوشش را از آرایش تقلید منزله
کن تا نعمات عندهایب وحدت و توحید را از افشان
باقی انسانی بشنوی * ای احمد چشم ودینه من است
آورا بفبار نفس و هوی تیره مکن * و کوش مظهر
جود من است آورا باعراض شتمیه نفسیه از اصغای
کلمه جامعه بلزمدار * قلب خزینه من است لثالی
مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس خان مسپار *
دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح

مستوره محفوضه محروم منا * بکوای عباد فیض
 رحمت بی منتهایم از سماه مکرمت بی ابتدایم چون غیث
 هاطل در نزول و جریان است بادیده مقدس و کوش
 منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض
 رحمانی بشتایید * بکوای بنده کان من بتجدید نفس
 و تقلید هوا خود را مقید و مقلد مسازید * چه که مثل
 تقلید مثل سراب بقیعه دروادی مهلکه است که لم
 یزل تشنگان را سیراب ننوده و لایزال سقایه نخواهد
 نموده از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال
 بی مثالم در آئید * لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی
 فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات
 آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی
 و منیر گردد * پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ
 قدس صمدانیرا من دون اشاره بدست آرید و آن
 معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل
 بآب عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود * ای
 بنده کان من جمال قدم میفرماید که از خالی هوی

و بعد و غفلت بظلم بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون
 ارض تسلیم شوید تا ریاضین معطره ملونه مقدسه
 عرفانم از ارض وجود انبات نماید * و چون نار مشعل
 شوید تا حقیقات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده
 محبوبه را از حرارت حب الهی زنده و باقی دارید *
 و چون هوی لطیف شوید تا در ممکن قدس و لا یم
 درائید * ای بنده کان من از مدینه و همیه ظنیه بقوه
 توکل بیرون آمده بندینه محکمه مشیده یقین وارد
 شوید * و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت
 محیطه مأیوس مباشید که همه هیات کل موجودات را
 محض جود و کرم ازینستی محض بملک هستی آوردم
 بی طلب عنایت فرمودم و بی سوال اجابت فرمودم
 و بی استعداد منتهای فضل وجود را مبنول داشتم *
 جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست
 مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیان
 رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه
 و خطرات ملکیه بملککه حفظیه حفظ فرمودم

حال از منرس و حافظ و مرتبی خود غفلت نمائید
 و دون او را بر او مقدم و مرتجع مدارید که مبادا اریاح
 سمومیه عقیبه بر شما سرور نماید و جمیع را از لوراق
 بدیمه و آثار جنیه و افنان منیه و انصان لطیفه محروم
 نماید کلمات حکم را از لسان ظهور قبلم شنود که پسر
 مریم فرمودم که هر ملک بوستانی شجره یابسه را
 در بوستان باقی نکند و البته او را قطع نموده بنار افکند
 چه که حطب یابس در خود ولایق نار است پس
 ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم
 انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشرفین
 و غافین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از وجود
 محبود از نجات قدسیه و روحیات انسیه محروم نکرده
 و لا زال در رضوان قدس احدیه جدید و خرم مانده
 ای بنسده کان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را
 بنقروم و ظنون منهدم مکنید چه که ظن لم یزل مغنی
 نبوده و لا یزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نکشته
 ای عبادید قدرت بمسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را

منلول فرض گرفته آید • و رحمت منزله مسبوقه غیر
 مقطوعه ام را مقطوع داشته آید • و سحاب مر تفعه
 متعالیه جو دو کر م را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده آید
 آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده
 و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته
 اگر نه چنین دانسته آید چرا جمال عز قدس احدیتم را
 از ظهور منع نموده آید و مظهر ذات عز آبهارا از
 ظهور در سماء قدس انعام ممنوع داشته آید • اگر چشم
 انصاف بکشائید جمیع حقایق ممکنا ترا از این باده
 جدیده بدیمه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیا را از
 اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت • فبئس
 ما أنتم ظننتم و ساء ما أنتم تظنون • ای بنده کان بعبدا
 خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی بر آمده
 قصد سینای روح در این طور مقدس ارستر و ظهور
 نمائید • کلاه مبارکه جامعه او ایها تبدیل نمائید و از مقر
 عز تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید • بگوای
 عباد غافل اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب

وشهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام
 ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب
 بسی شدید است و ظهور قهرم بنهایت عظیم * نصایح
 مشفقه ام را بکوش مقدس از کبر و هوی بشنوید
 و بچشم سرتوسر در بدیع امرم ملاحظه نمائید * از اواج
 بحر رحمت که جمیع ابجر لانهایه قطره ایست تزد او
 محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سائتم
 خود را ممنوع سازید * قسم بذات غیبم که اگر اقل از
 ذره بشعور آید بسینه بسینای روح بشتاید و بعین خود
 بعین قدسیه منوره و اضحه وارد کردید و نداه روح
 القدس را از سدره ناعاقه در صدر منیر بشنوید و غفلات
 نمائید * ای احمد از تقیید تقاید بروضه قدس تجرید
 و فردوس عز توحید بخرام * بگو ای عباد باب رحمت را
 که بروجه اهل آسمانها و زمین کشودم بدست ظلم
 و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتم را بچور
 و اعتساف قطع نمائید * براسق میفرمایم قلب مخزن
 جواهر ممتنعه ثمینه من است محل خرف فانیه دنیای

دنیه مکنید • و صدر محل انبیا سنبلات حب منست
 اور انبار تیره بغضامیالائید • بصفتان متصف شوید
 تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت قدس
 درائید • جمیع اشیا کتاب مبین و صحف محکم قویم مانند
 بدایع حکمت لدنیم را بچشم طاهر مقدس و قلب
 نورانی منزّه مشاهده نمائید • ای بنده کان من آنچه
 از حکم بالغه و کلام طیبه جامعه که در الواح قدسیه احدیه
 نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدده است
 بسماوات عز احدیه و الآجام مقدس از نظر عارفین است
 و اجلال منزّه از ادراک بالین • در شمس مشرقه
 منوره مضبته ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر
 و اعمی چه در منها وصف مبالغه نمایند و مادر دون
 آن منها جهد مبذول دارند این دور تبه از اثبات و نفی
 و اقبال و اعراض و مدح و ذم جمیع در امکان حدودیه
 بخود مقبل و مرض راجع بوده و خواهد بود • و شمس
 در مقرر خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود
 من دون تغییر و تبدیل مشرقی بوده و خواهد بود •

و همچنین در سراج مضیئه در لیل مظلمه که در محضر
شمار روشن است مشاهده نمائید. آیا آنچه از بدایع
أوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حق او ذکر
شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فوالذی
نفسی بیده بلکه در این دو حالت مذکوره أو بیک
قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذم بقائین راجع
بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود
حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة
عز ربانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع نمائید
و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة
استقامت در صدر منیر خود بر افروزید و بزجاج
توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین
حفظش نمائید. ای بنده کاز مثل ظهور قدس احدیتم
مثل بحر است که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره آرزید
از احصاء مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد
و طالب بسته بشاطی* از بحر درآید تا قسمت مقدره
در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه وجهده

آخذ نماید * حال اگر احدی بشاطی' قدسش قدم
 نکندارد و در طلب او قیام نماید هیچ از آن بحر و ثالی'
 آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید * فبئس ما توهمتم فی
 انفسکم و ساء ما اتمتم و توهمون * ای بنده کان تالله الحق'
 آن بحر اعظم لجبی و و آج بسی نزدیک و قریب است
 بلکه اقرب از جبل و رید * بآنی بان فیض صمدانی
 و فضل سبحانی وجود رحمانی و کرم عز ابهائی و اصل
 شوید و فائز گردید * ای بنده کان اگر از بدایع جود
 و فضلم که در نفس شما و دایمه گذارده ام مطلع شوید
 البته از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود
 که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را
 مستغنی بینید * و طامطم عنایت و مقام مکرتم را در
 خود بچشم ظاهر و با در آن چون شمس * شرقا از اسم ابهتیه
 ظاهر و مشهود بینید * این مقام اقدس را بشتیات
 ظنون و هوی و افکیات و هم و عمی ضایع مگذارید
 مثل شامشیل طیری است که باجنحه منیه در کمال
 روح و ریحان در هواهایی خوش سبحان بانهایت

اطمینان پیران نماید و بعد بکمان دانه آب و کل ارض
 میل نماید و بحر ص تمام خود را با آب و تراب بیالاید و بعد
 که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده
 نماید چه که اجنحه آلوده با آب و کل قادر بر پیران نبوده
 و نخواهد بود. در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را
 ساکن ارض فانیه بیند. حال ای عباد پرهای خود را
 بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بنضا میالاید
 تا از پیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع
 نماید. ای عباد ثانی صدف بحر صمدانی را از کفر علم
 و حکمت ربّانی بقوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون
 آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب برادر مظاهر این
 کلمات محکمات محسور نمودم و ختم انا، مسک احدی ترا
 ید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه
 آرا بر جمیع ممکنات مبذول داشتم. حال مع جمیع این
 فیوضات منیعه محیطه و این عنایات مشرقه لمیمه اگر
 خود را منع نمائید ملامت آن برانفس شما راجع بوده
 و خواهد بود. ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش

وخلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه
 الهیه اید و لثالیء البحر فضل احدیه * و دون شما از آنچه
 در سماوات و ارض مشهود است در ظل شما محشور
 و بالتبع مرزوق و متنعمند * مثلا ملاحظه در ارض طیبه
 منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع
 خود است و بسا حجر صلبه که در آن کشت
 و زرع بالتبع مشروب میشوند * پس مقصود از نزول
 فیض فیاض مزارع احبای او بوده که محمل انبات
 نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعداء و غافلین که
 احجار و تروکه ارضند بالتبع رشحات فضلیه و قطرات
 * جایزه مرزوق و مشروبند * ای اهل بیان با جمیع
 این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت مجوئید
 و از حق عزلت مکیرید و از مراقبت امر الله در جمیع
 احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را
 بدون آن قیاس نمائید * ای بنده کان اگر صاحب بصیرید
 مدینه بینایان وارد شوید * و اگر اهل سمعید بشهر
 ساهمین قدم گذارید * و اگر صاحب فایید بحصن

موقنین محلّ کزیندنا از مشاهده انوار جمال اہنیۃ
 در این ایام مظلمہ محجوب نمایند چہ کہ این سنہ سنہ
 تمحیص کبری و فتنہ عظیمی است * ای عباد و صایای
 روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر
 خود مرقوم دارید و در هر آن توجہ بآن نموده کہ مبادا
 از حرفی از آن تغافل نمائید و بجد تمام اقبال بحق
 جسته و از دون آن اعراض نموده کہ اینست اصل
 ورقہ آمریۃ منبتہ از شجرۃ الہیۃ * ای عباد نیست در
 این قلب مکر نجایات انوار صبح بقا و تکلم نمینماید
 مکر بر حق خالص از پرورد کار شما * پس متابعت
 نفس نمائید و عهد اللہ را بشکنید و تقض میثاق مکنید
 باستقامت تمام بدل و قلب و زبان با و توجہ نمائید
 و نباشید از بیخردان * دنیا نایابی است بی حقیقت
 و نیستی است بصورت هستی آراستہ دل با و مبندید
 و از پرورد کار خود مکسید و مباحثید از غفلت کنندگان
 برستی میکویم کہ مثل دنیا مثل سرائیست کہ
 بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد

بلیغ نمایند و چون باور سندی بهره و بی نصیب مانند
 و با صورت معشوقیکه از جانب و روح عاری مانده
 و عاشق چون بدورسد لا یُسْمَن ولا یُغْنی مشاهده
 نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصل نیابد • ای عباد
 اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور
 بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شودد لتنک
 مشوید که ایام خوش رهنائی آید و عالمهای قدس
 روحانی جلوه نماید و شمارا در جمیع این ایام و عوالم
 قسمتی • قدر و نبیسی معین و رزقی مقرر است البته
 بجمیع آنها رسیده فایز گردید • اگر قیص فانی را
 بقیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابثیه که مقرر
 خلود ارواح عز قدسیه است وارد شوید • جمیع اشیا
 دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی
 بدرائید • از زحمت ایام معدوده دل تنک مباشید و از
 خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه
 که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی
 نعیم راحت مستور • ای بنده کان سلسبیل عذب

صمدانی را از معین مقدّسه صافیّه طلب نمایند و آثار
 منیعه جنت احدیه را از سدره مغرّسه الهیه اخذ
 کنید • چه که در وادی جرزیابس تسنیم خوش
 تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید • و از شجره
 یابسه عمّره لطیفه منیعه ملحوظ نکرده • ای طالبان
 باده روحانی جمال قدس نورانی درقاران قدس صمدانی
 از شجره روحانی بی حجاب کن ترانی میفرماید •
 چشم دل و جان را محروم نمایند و بحلّ ظهور اشراق
 انوار جمالش بشتابند • كذلك ينصحكم لسان الله اعلّ
 انتم إلى شطر الروح تقصدون •

أَنْ يَرْضَا قَدْ ذُكِرَ لَدَى الْعَرْشِ ذِكْرُكَ وَهَذَا
 جَوَابُ مَا أُرِدْتَهُ فِي سَوْأَلِكَ • يَنْبَغِي لَكَ بَأَنَّ تَطْيِيرَ مِنَ
 الشُّوقِ فِي هَوَاءِ حُبِّ رَبِّكَ الْمُتَسَالِي الْعَزِيزِ الْمُنَّانِ •
 أَنَا فَدِينَا الْإِبْنِ وَمَا أَطَّلَعَ بِنَا أَرَادَ رَبُّكَ لَا جَبْرِيلَ وَلَا
 الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ • فَأَعْلَمُ أَنَا كَتَبْنَا لِعِبْدِنَا الْخَالِقِ
 الَّذِي كَانَ مِنْ سَلَا الرُّوحِ كَلِمَةً فَطَقِيهَا عَلَيْكَ مَرَّةً

أخرى فضلا من لدن ربك العزيز الغفار * تزكنا له
اذسأل مسألة *

يا أيها الناظر إلى المنظر الأبهى ليس اليوم يوم
السؤال اذا سمعت نداء ربك قل ليك يا محبوب
العالمين * في كل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعيلاً
وارسلناه إلى مشهد الفداء وما فديناه بذبح كذلك
قضى الأمر من لدن ربك العزيز المختار * منهم
اسماعيل الذي سارع مسرعاً إلى مقر الفداء في العراق
بعد الذي انجذب بكامة من لدنا وفدى نفسه منقطعاً
عن الأكوان * ومنهم أشرف الذي كان ذا كرايين
العباد بذكر ربه مالك يوم التداد * وكأما ممنوعه ازداد
شوقه إلى الله إلى أن فدى نفسه وطار في هواء القرب
ودخل مقعد الامن المقام الذي جعلناه أعلى المقام *
ومنهم البصير عليه ثناء الله وذكره * لعمري انجذب
بندائه حقايق الأشياء اذطلع من أفق بينه بثناء ربه
وكان منادياً بين العباد بهذا الاسم الذي منه اضطربت
البلاد إلى أن شرب كأس الشهادة وفاز بما لا فاز به أحد

قبله • كذلك نزلنا الأمر في الألواح • ومنهم من
 فدى نفسه في الطاء • ومنهم من قطع حنجره اذ رأى
 نفسى مظلوماً بنى أيدي الفجار • ومنهم من أخذه
 حبّ الله على شأن نبذ نفسه في البحر • قل ان اعتبروا
 يا أولى الأبصار • لم أدر أى ذبيح أذكر لك يا أيها
 المذكور بلسان ربك في هذه الليلة التى يطوف حولها
 النهار • ومنهم فخر الشهداء الذى أحضرناه لدى الوجه
 وخلقناه بكامة من لدنا ثم أرسلناه بكتاب ربك إلى
 الذى اتبع هواه وفصلنا فيه ماتت به حجة الله عليه
 وبرهانه على من في حوله • كذلك قضى الأمر من
 لدن مقتدر الذى كينونة القدرة تنادى عن ورائه لك
 بالعظمة والاقْتدار • اى سائل لسان قدم ميفر مايد بقول
 ناس ﴿ سر بریده فراوان بود بخانه ما ﴾ محبوب تر
 انكه در اين ذبايح فكر كنى ودر جذب وشوق
 ووله واشتياق اين نفوس مذكوره ومتامات ايشان
 سيرغمانى • وايشان نفوسى هستند كه بميل و اراده خود
 در سبيل محبوب آفاق جان ايتار نمودند واز مشهد

فدایر نکشند * این همه اسمعیل تقداری و خود
 بر احوال بعضی مطلق * این تقدیرا کافی است
 وجه مقدار نفوس دیگر که بعد از اخذ بمنتهای
 استقامت ظاهر شدند بشأ نیکه تا حین خروج روح
 از جسد بذكر اسم اعظم جهرة ذاکر بودند *
 وامثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده * لو تفکر
 تخرت علی التراب و تقول لك العظمة والجلال یا محیی
 من فی العالمین * و ما سمعت فی خیال الرحمن انه حق
 لاریب فیہ * مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه
 ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین
 ما واه * و مقصود از ذبح او م فدائی بود از برای
 عصیان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن
 مریم هم این مقام را از حق جل و عز خواستند * و م
 چنین رسول الله حسین را فدا نمودند * احدی اطلاع
 بر عنایات خفیه حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارد
 نظر بمصیان اهل عالم و خطاهای واقعه دران
 و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیا جمیع مستحق

هلاکت بوده و هستند * ولكن الطاف مکنونه
 الهیه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده
 و میفرماید * تفکر لتعرف و کن من الثابتین * و اما
 ما سألت من الجبریل اذا جبریل قام لیدی الوجهه
 و يقول یا ایها السائل فاعلم إذا تکلم لسان الأحدثه
 بکلمته العلیا یا جبریل ترانی موجوداً علی أحسن
 الصور فی ظاهر الظاهر * لا تعجب من ذلك ان
 ربک هو المقتدر القدير * آنچه سؤال شده و میشود
 جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل *
 و الیوم نعمة قلم قدم لایله إلا أنا المبین القیوم است *
 هذا ما وعدتم به فی البیان من لیدی الرحمن
 لو اتم تعلمون *

* هو العلی العالی الاعلی *

ای بیلان الهی از خارستان ذلت بکاستان معنوی
 بشتایید * و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید
 مرده بچنان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده

و ابوابهای کلزار قدم را کسوده • چشمه‌ها را بشارت
 دهید که وقت مشاهده آمد • و کوشه‌ها را مژده دهید
 که هنگام استماع آمد • دوستان بوستان شوق را خبر
 دهید که یارب سر بازار آمد • و هدیه‌ها را صبارا آ که
 کنید که کار اذن بار داده • ای عاشقان روی جانان
 غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید • و ستم هجران را
 بشهد لقاء بیا مزید • اگر چه تا حال عاشقان از پی
 معشوق دوان بودند و حیدبان از پی محبوب دوان
 در این ایام فضل سبحانی از غم رحمانی چنان احاطه
 فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب
 جویای احباب کشته • این فضل را غنیمت شمرد
 و این نعمت را کم نشمرد • نعمتهای باقیه را نکذارد
 و باشیای فانیه قانع نشود • برقع از چشم قلب بردارد
 و پرده از بصر دل بردارد تا جمال دوست بی حجاب
 بیند و ندیده بیند و نشنیده بشنود • ای بلبلان
 فانی در کلزار باقی کلی شکفته که همه کله‌ها نزدش
 چون خار و جوهر جمال نزدش یی مقدار • پس از جان

بخروشید واز دل بسروشید واز روان بنوشید واز تن
 بگروشید که شاید بیوستان وصال درائید واز کل
 بی، مال بیوید واز لقای بیزوال حصه برید * واز این نسیم
 خوش به جای معنوی غافل نشوید واز این رایحه
 قدس روحانی بی نصیب نمانید * این بند بندها بکسند
 و سلسله جنون عشق را بچنابند * دلهار ابدلدار رسانند
 و جاهار ابحانان به پارد * قفس بشکند و چون طیر
 روحی قصد آشیان قدس کند * چه شبها که رفت و چه
 روزها که در گذشت و چه وقتها که با آخر رسید و چه
 ساعتها که بانتها آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی
 بر نیامد * سعی نمانید تا این چند نفسی که باقی مانده
 باطل نشود * عمرها چون برق میکند * و فرقا بر
 بستر تراب مقر و منزل کیرد دیگر چاره از دست
 رود و امور از شصت * شمع باقی یفانوس روشن و منیر
 کشته و تمام حجیات فانیر سوخته * ای پروانه کان
 بی پروا بشتابید و بر آتش زنید * وای عاشقان بی دل
 و جان بر مشوق بیائید * و بی رقیب نزد محبوب

دوید کل مستور یا زار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکل
 ارواح مقدسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال
 مقبایین • فهیننا للفائزین بانوار حسن بدیع •

« هو العزیز الباقی »

الیوم أعظم أمور ثبوت بر امر الله بوده و هست
 چه که شیاطین از جمیع اشطار ظاهر و بتمام مکر در
 تخریب حسن امر مشغول • بر هر نفسی از نفوس
 مطمئنه لازم که در کل احیان پناه بخداوند متعال
 برند که شاید محفظ مانده بر آنجناب لازم است که
 بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراعنه بر
 جنود الهیه غلبه نمایند • این قول نظر بتکالیف
 آنجناب ذکر میشود و الا جند الله غالب بوده و خواهد
 بود • فاستقم علی الأمر ولا تلتفت الی أحد فتوکل علی
 الله المهیمن القیوم - ان یاورقہ الأحدیة تمسک بهذه
 الشجرة لئلا تسقط حین الذی تهب أریاح النفاق عن
 کل ما کرهین • باری در این ایام شیطان با اسم رحمن

دعوت مینماید و سامری بد کرازی ندانمیکند و ابلیس
 بنهایت تلیس مشغول گشته * فقر و اعنه یا ملاً
 الأرض لعل أنتم بقاء الله ترزقون * ان شاء الله امید
 داریم که از بدایع الطاف لایزالی و عنایات ابهائی از
 صراط امر نغمزی و در کنف عصمة الله مستریح
 شوی * والله يقول الحق وهو بهی السبیل * باری
 این چند کلمه باقلم شکسته مرقوم شد * والروح علیک
 وعلی من معک وعلی الذی منی بالکریم
 من لدن عزیز حکیم *

﴿ هو الله البهی الابهی ﴾

جوهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط
 حضرت سلطان یمثال و ملیک ذوالجلالی است که
 حقایق ممکنات و دقائق و رقایق اعیان موجودات را
 از حقیقت نیستی و عدم در هوالم هستی و قدم ظاهر
 فرمود و از ذلت بتمد و فنانجات داده بملکوت عزت
 و بقا مشرف نمود و این بود مکر بعرف عنایت

سابقه و رحمت نسبتاً خود چنانچه مشهور است
 که عدم صرف را قایمات و استعداد وجود نشاید و فانی
 بخت را لیاقت کون و انوجاد نباید • و بعد از خلق کل
 ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسان را
 ازین اسم و خلائق برای معرفت و محبت خود که
 علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود
 چنانچه در حدیث قدسی مشهور و مذکور است
 و بخلعت مکرمت لقد خلقنا الانسان فی احسن
 تقویم و برداء عنایت و وهبت فتبارک الله احسن
 الخالقین مفتخر و سرافراز فرمود • زیرا کینونت
 و حقیقت هر شی را با اسمی از اسماء تجلی نمود و بصفتی از
 صفات اشراقی فرمود مگر انسان را که مظهر کل
 اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود
 و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود
 و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات
 انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور
 و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت

شمع و سراج مستور است و تابش در خشخاش آفتاب
 جهان تاب در مرابا و عجالی که از زنگ و غبار مشهورات
 بشری تیره و مظلم کشته غنی و مهجور است * حال
 این شمع و سراج را فروزنده باید * و این مرابا و عجالی را
 صیقل دهنده شاید * و واضح است که تا نوری مشتعل
 ظاهر نشود هرگز سراج نیفروزد * و تا آینه از زنگ
 و غبار ممتاز نکردد صورت و مثال و تجلی و اشراق
 شمس بی اسی در او منطبع نشود و چون مابین خلق
 و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن هیچوجه
 رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست
 لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک
 و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربانی و دقیقه
 سمعانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری
 و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام
 حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث
 میفرماید **﴿لِیْ مَعَ اللّٰهِ حَالَاتٌ اَنَا هُوَ وَهُوَ اَنَا اَنَا اَنَا**
وَهُوَ هُوَ﴾ و همچنین **﴿قِفْ يَا مُحَمَّدُ اَنْتَ الْحَبِیْبُ وَاَنْتَ**

المحبوب ﴿ و همچنین میفرماید ﴿ لا فرق بينك وبينهم
 الا انهم عبادك ﴾ و مقام دیگر مقام بشریت است
 که میفرماید ﴿ ما انا الا بشر مثلکم و تل سبحان
 ربی هل کنت الا بشرا رسولا ﴾ و این کینونات مجردة
 و حقایق منیره و سایط فیض کایه اند و بهدایت کبری
 و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین
 و حقایق صافین را با الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه
 و نوائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر
 گرداننده و افنده مقررین را از زنگار حد و دپاک و منزّه
 فرمایند تا و دیمه الهیه که در حقایق مستور و مخفی
 کشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب
 نورانی از فجر الهی سر بر آرد و علم ظاهر بر اتلال قلوب
 و افنده بر افرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت
 شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت
 و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم
 الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن
 آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باین مقام و مرتبه که در

حقایق ایشان مستودع است . شرف و فایز شوند *
 اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء باقوت
 ربانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته * و عقل
 سلیم هرگز راضی نشود که نظر بیعضی کلمات که مانی
 آن را ادراک نموده این باب هدایت را مسدود
 انکار * و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای
 تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده
 و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد
 بود * و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت
 و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا
 لم یزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح
 بوده و لا یزال امطار عنایت و مکرمت از غمام
 حقیقت بر اراضی قابلیت و حقایق و اعیان متراکم
 و مفیض خواهد بود * اینست سنت خدامن الأزل
 الی الأبد * و لکن بعد از ظهور این طالعات قدسیه
 در عالم ظهور و شهاده بعضی از نفوس و برخی از ناس که
 گروهی بظلمت و جهل که ثمرات افعال خودشان است

مبتلا شدند و گروهی بزخارف قائم مشغول
 شوند • و چون آن جمال غیبی جمیع نامس را با تقطاع کل
 و اتفاق کل دعوت مینماید لهذا اعراض نمایند و بایضا
 و اذیت دست درازی نمایند • و از انجائیکه این
 سلاطین وجود در ذرّتها و عوالم ارواح بکمال میل
 و رغبت جمیع بلا یارادرسبیل حق قبول نمودند لهذا
 خود را تسلیم در دست اعدا نمایند بقسمیکه آنچه
 بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این
 کینونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند •
 و چون مؤمنین و محبتین بمنزله اغصان و اوراق این
 شجره بار که هستند لهذا هر چه برامـل شجره
 وارد گردد البته برفرع و اغصان و اوراق وارد آید
 اینست که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلا یا
 از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود
 و در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدیه در عالم ملکیه
 ظاهر شده باشند و اینگونه صدمات و بلا یا و محن
 نبوده • ولیکن اگر چه در ظاهر آسیب و مقتول و مطرود

بلاد کشتند اما در باطن بعنایت خفیه الهیه مرورند *
 و اگر از راحت جسمانی و لذت جسمی مهجور ماندند
 و لکن بر راحت روحانی و لذایذ فوا که معانی و ثمرات
 جنت قدسی ملذذ و متنعم کردند * و اگر ناس بدیده
 بصیرت ملاحظه نمایند مشهور شود که این سخن
 و بلایا و مشقت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل
 و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است *
 و این راحت و عزت معروضین از حق نفس مشقت
 و عذاب و زحمت است زیرا که نتیجه و ثمره این بلایا
 راحت کبری و عت وصول بر قرف اعلی است
 و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقت عظمی است
 و سبب نزول درد درك سفلی * پس در هیچ وقت
 و احوال از نزول بلایا و محزون نباید بود و از
 ظهورات تضایا و رزایا دوم و مغنوم نشاید شد بلکه
 بعروة الوثقی صبر باید تمسک جست و بحبل محکم
 از طهارت تشبث نمود * زیرا اجر و ثواب هر حسنة را
 برورد کار بلندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را

که میفرماید ﴿انما یوفی الصّابر وناجرم بئیر حساب﴾
 آقامیرزا اسمعیل را بکمال شوق و اشتیاق طالب و ذاکرم
 ان شاء الله همیشه در ظلّ عنایت حق ساکن
 و مستریح باشی *

مقصود از تحریر اظهار حبّ بود بر معانی
 و لکن قلم و مداد هر دو یکنانه و شمع و پروانه خارج
 از این افسانه معانی مکنونه باین افسانه نرسد چگونه
 الفاظ از عهدہ بر آید رسوم عوالم روح رسمی تازه دارد
 و اسمی بی اندازه اسمی این کور محدود و در اسم آن
 کور مقدّس از دور و طور * پر منوی بر کشا
 و جمیع ممالک را چون برق طی کن * میدان چشم را
 وسیع نما و فضل لن بری مشاهده کن * کل در آب
 اندازی غرق شود و کل بر آب افکنی چون تاج بر
 فرق آب قرار گیرد یعنی ظهور و بقا خوشتر از بطون
 و فنا * و معنی دیگر ثقل حدود غرق نماید پس باید
 از ثقل ملک فارغ شد و چون کل در همین هیکل
 بروجه ملک باقی ماند * آنچه در متن جناب مرقوم

فرمودند جایزه * ولعمری بقادر این ایام محبوب
 وفتا مردود *

﴿ هو الله العزيز الجلیل ﴾

توحید بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات
 ساحت عز حضرت لایزالی را لایق و سزااست که
 لَمْ یَزَلْ وَلَا یزال در ممکن قدس اجلال خود بوده
 و فی ازل الآزال در مقدم و مقر استقلال و استجلال
 خود خواهد بود * چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات
 منزّهش از عرفان ممکنات * و چه مقدار عالی و متعالی
 خواهد بود از ذکر سکنان ارضین و سماوات * از علو
 جود بخت و سمو کرم صرف در کل شیء مما یشهد
 و یری آیه عرفان خود راود یعه کذا رده تاهیج شیء
 از عرفان حضرتش علی مقدار و مراتبه محروم نماید
 و آن آیه مرات جمال اوست در آفرینش * و هر قدر
 سعی و مجاهده در تاطیف این مرات ارفع ارفع شود
 ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن

مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کل شیء
 فی مقامه و یعرف کل شیء حدته و مقداره و یسمع عن
 کل شیء علی انه لا اله الا هو وان عایاً قبل نبیل
 مظهر کل الاستناء و مطلع کل الصفات و کل خلقوا
 بارادته و کل بامرہ یعملون * و این مرآت اگر چه
 بجاهدات نفسانی و توجهات روحانی از کدورات
 ظلمانی و توهمات شیطانی بحقائق قدس رحمانی
 و حظائر انس ربانی تقرّب جوید و واصل گردد *
 ولکن نظر بانکه هر امری را وقتی مقدر است و هر
 ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این
 مکرمت فی ایام الله بوده که چه جمیع ایام را از بدایع
 فضائل نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده *
 ولکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر
 داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات
 و الارض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عز
 ربانی مقابل شوند و توجه نمایند جمیع خود را مقدس
 و منیر و صافی مشاهده نمایند * فتعالی من هذا الفضل

الذی ما سبقه من فضل * فتعالی من هذه المنایه الّتی
 لم یکن لها شبه فی الابداع ولا لها نظیر فی الاختراع *
 فتعالی عما یم یصفون او ینذکرون * این است که در آن
 ایام احدی محتاج باحدی بنوده و نخواهد بود * چنانچه
 ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن
 یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی از آن
 دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت
 اگر چه بالف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند * اینست
 که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ
 علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه بتایبع علم
 و حکمت از قلوب و فطریشان من غیر تعطیل و تأخیر
 جاری و ساریست *

ای هادی ان شاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور
 فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمه
 فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او
 مکتوب یابی چه که اوست کتاب جامع و کلمه تامّه
 و مرآت حاکیه کلّ شیء احصیناه کتابا انتم

تعلمون • وبعد سؤال از انقطاع شده بود • معلوم
 آنجناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس
 از ماسوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ
 شیء از اشیاء از آنچه در ما بین سماوات و ارض
 مشهود است او را از حق منع نماید • یعنی حب
 شیء و اشتغال بآن او را از حب الهی و اشتغال بذکر
 او محبوب نماید چنانچه مشهودا ملاحظه میشود که
 اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبث
 باسباب باطله جسته و از نیم باقیه و اثمار شجره مبارکه
 محروم گشته اند اگر چه سالك سبیل حق بمقامی
 فائز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرری ملاحظه
 نماید • و لیکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود
 و قلم قدم نکند ارد و رقم نزنند ذلك من فضل الله يعطيه
 من يشاء • باری متعصود از انقطاع اسراف و اتلاف
 اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل
 باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء
 ظاهر و مشهود گردد • اوست انقطاع و مبدأ و منتهای

آن • اذًا نسأل الله بان ينقطعنا عن سواه ویرزقنا
 لقاءه انه ما من اله الا هو له الامر واخلق بحب
 ما يشاء لمن يشاء وانه كان على كل شیء قدیرا •

ودیگر سؤال از رجعت شده بود • این مسأله
 در جمیع الواح مفصل و مبسوط ذکر شده بیانات
 شی و حکم لا تخصی • ان شاء الله رجوع بآن فرمائید
 تا بر کیفیت آن اطلاع بهر سانید بدأ کل من الله بوده
 وعود کل الی الله خواهد بود • مفری از برای
 احدی نیست • رجوع کل بسوی حق بوده و لکن
 بعضی الی رحمته و رضائیه و بعضی الی سخطه و ناره •
 ودر الواح فارسیه و عربیه این مطالب باسرها و آنها
 ذکر شده فارجموا الیها ان اتم تریدون ان تعرفون •
 و همچنین نقطه اولی جلت کبریاؤه در بیان فارسی
 بتفصیل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی
 از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله
 ذا کرا کل شیء فی کتاب مبین •

و همچنین مشاهده در بد آخود غا که من الله بوده